



متعاقب انقلاب صنعتی، که هم زندگی اجتماعی و بنیاد تعاملات و مبانی ارزشی جوامع اروپایی را دگرگون کرد و هم غایت‌ها، آمال، چشم‌اندازها و افق و سمت و سوی حرکت انسانی را تحت تأثیر گسترده خود قرار داد، عالمان متأثر و پرورده نظام بورژوازی، به نام علم و دانش و تحت عنوان مکتب تجربی، اصالت محسوسات و پوزیتولیسم، بیش از گذشته و دوره آغازین عصر جدید اروپا، دین و اخلاق و ایدئولوژی را منطبق به مرحله تفکر الهی بشر و یا حداکثر عصر گذشته فلسفی شمردند و برای منزلت‌ها و غایات ننگر دینی، در دوره‌ای که در پرتو علم، محسوسات اصالت یافته و هدف علم کسب قدرت شده بود نه کشف حقیقت، جایگاهی ندیدند و آن را برای همیشه از صحنه و پهنه اندیشه و زندگی اجتماعی طرد کردند.

از نیمه دوم قرن هجدهم که انقلاب صنعتی با سرعتی خیره کننده به سطح اروپا گسترش یافت و نشاء زندگی جدید و مدنیت تازه‌ای بر اساس توسعه صنعت و تکنولوژی گردید، در عمل حکومت بورژوازی، نه بر پهنه تولید و مصرف که بر پهنه ارزش‌های اخلاقی و فضیلت‌ها نیز تعمیم پیدا کرد. برای سرمایه‌داری صنعتی که نمی‌توانست متأثر از طبیعت و ماهیت تولید فراینده و ضرورت مصرف روبرو تصاعد، به ارزش‌های مافوق مادی و از جمله دین و اخلاق بیندیشد، تعیین ملاک، شالوده و خصوصاً غایت توسعه صنعتی، چیزی قرآنی از بلندای قله سود نبود. بنابراین دین و اخلاق که بر اسب سرکش تولید و زندگی تماماً مصرفی لگام می‌زدند و آن را در قالب ارزش‌های اخروی و فرادنیایی محدود می‌کردند، جایگاهی در تعیین میزان، ملاک و غایت توسعه نداشتند. برای جوامع اروپایی که اساس توسعه صنعتی، سیاسی و اجتماعی خود را از قرن هجدهم به بعد با شناسی خیره کننده پایه‌ریزی کرده بودند، بحث و کنکاش از رابطه میان توسعه دین و ارزش مابعد الطبیعی و لاهوتی، سالیانه به انتفاع موضوع بود. در این جوامع که ابتدا اسکولاریسم و سپس لاتیسم، رخنه کرده بود، اگر هم دین جای طرح و بحث را داشت، نه در پهنه پیوندها، تعاملات و رفتار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، که جایگاه بحث آن به حوزه کلیسا، احوال شخصیه و ادعیه‌های روزهای یکشنبه محدود می‌گردید در یک کلام، جوامع

توسعه یافته از همان آغاز مسیر و راه دیانت، اخلاق و ایدئولوژی را با توسعه جدا کردند و از دغدغه تضاد آنها با یکدیگر رهیدند. حل تضاد در این جوامع با نضی حوزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دین بود. در قرن بیستم و به دنبال تحولاتی که دو جنگ جهانی، در صحنه جامعه بین‌الملل ایجاد کرد و اثرات مستقیمی در رهایی بسیاری از کشورها از سلطه‌های جهانی به جای گذاشت، ناگهان تعداد زیادی از کشورها در آسیا، تکاپوی جدی خویش را به سوی توسعه آغاز کردند. درست است که به دلیل میانی وابستگی سرمایه‌ای در برخی از این کشورها، ماهیت توسعه در آنها ماهیت توسعه وابسته را داشت و از مایه‌های مستقل ملی نشأت نمی‌گرفت، اما به هر حال خود واقعیت توسعه در این کشورها و کشورهای در حال توسعه بدون پیوندهای سرمایه‌ای خارجی امری متحقق بود. کم‌رنگ بودن حضور اجتماعی دین و اخلاق دینی و ایدئولوژی در این جوامع در حال توسعه و الگو شدن مغرب زمین برای این کشورها، باعث شد که دولتمردان و فرزانشان توسعه جوامع مذکور نیز به راه وانهادن دین و عدم پیوند آن با توسعه صنعتی روند و خود را برای همیشه از دغدغه تضاد غایات توسعه و دین برهانند. به عبارت روشن‌تر، غالب جوامع در حال توسعه قرن بیستم، هم به دلیل تلقی فردی و شخصی از دین و هم به دلیل پایه‌ریزی سیاست و اقتصاد جامعه خویش بر شالوده سکولاریسم، لاتیسم و در یک کلام بر شالوده نظامی غیردینی و حتی ضد دینی، همان مشی و طریق فارغ‌البال اروپا را تحقیر کردند و خود را به دغدغه تبیین رابطه توسعه، دین، اخلاق و ایدئولوژی وارد نکردند.

داستان وانهادن دین از متن تکاپوهای اجتماعی، در اروپا، داستانی طولانی و دراز است، اما درست بعد از آنکه بحث توسعه، در جوامع توسعه‌نیافته مطمح نظر قرار گرفت، تعداد زیادی از علمای توسعه، حذف دین و اخلاق را از صحنه اجتماعی لازمه تکامل اجتماعی و توسعه اقتصادی شمردند و درست به دلیل همین القائات بود که در جوامع در حال توسعه، برای همیشه رابطه توسعه و دین قطع شد و از صحنه بحث و کنکاش خارج گردید. با وقوع انقلاب اکتبر در روسیه و متعاقب آن حاکمیت نظام سوسیالیستی در برخی از کشورهای جهان، بحثی دیگر به میدان مباحث نظری توسعه وارد شد که این بار به کنکاش رابطه

ایدئولوژی و توسعه نظر می‌افکند. در این بحث جدید که صاحب‌نظران مارکسیست آن را تعقیب می‌کردند، ایدئولوژی نه تنها شالوده توسعه، بلکه سمت و جهت و غایت و هدف آن را نیز تعیین و تبیین می‌کرد. شاید لازم به ذکر نباشد که با فروپاشی اتحاد شوروی و به تبع آن به دنبال ذوب شدن پیکره بلوک کمونیستی، هم این مباحث به صفحات تاریخ توسعه سپرده شد و هم به عنوان شاهدی برای حقانیت سخن علمایی تلقی شد که رابطه میان توسعه و ایدئولوژی را منقطع و منفی می‌شمردند.

به هر حال، واقعیت این است که تمام کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به راه این تئوری رفته‌اند که توسعه را با دین مناسبت و پیوندی نیست و دین اگر هم یک مقوله ارزشی است، نه با توسعه پیوند دارد و نه توسعه باید که از دین حرکت و غایت پذیرد. این استنتاج بدون تردید با عقاید طرفداران پیوند ناگسستنی توسعه و دین میانبیت مبنائی دارد. گذشته از اینکه بنیاد حاکمیت کنونی جامعه ایران بر دین و منزلت‌های فرادنیوی استوار است، جامعه ایران نیز جامعه‌ای است که دین را نه در فرایند فردیت، بلکه در کلیه شئون اجتماعی خویش نیز اساس کنش و واکنش قرار داده است. بنابراین بحث از رابطه توسعه و دین، حتی اگر برای سایر جوامع، بحثی سالیانه به انتفاع موضوع باشد، در جامعه ما بحثی همچنان زنده است. جامعه ما به دلیل هویت دینی و پای بندی به فضایل فرادنیوی ناچار است که هم در حرکت‌شناسی به سوی توسعه و هم در غایت‌گزینی برای رشد و توسعه، مبانی دینی را لحاظ کند و به آن بهای زیادی بدهد. جامعه ما می‌خواهد که بداند، رابطه منطقی توسعه صنعتی و حیات نوین مبتنی بر نظام صنعتی با حفظ فضایل اخلاقی و دینی چیست؟ آیا در توسعه حیات معقول و تعمیق فضیلت مینا و شالوده است یا صرف توسعه، ولو توسعه‌ای بر بنیاد قربانی شدن یا مخدوش گشتن اخلاقیات و منزلت‌های حیات اخروی؟ آیا توسعه برای فضیلت بشری است یا این فضایل بشری است که به گاه ضرورت باید که قربانی توسعه گردد؟ این سئوال‌ها و اشتیاق ما برای یافتن پاسخ معقول، سنجیده و بخردانه بود که منشأ طرح بحث توسعه و دین گردید؛ بحثی که به هر حال باید فرزانشان خودی، گره‌های آن را باز گشایند و راهی شایسته و مبتنی بر واقعیات ارزشی جامعه ما، برای آن پیدا کنند.